

فراموشی دروغین

ترس در تمام دلش سایه انداخته بود. حال و روز خوبی نداشت نمی دانست واقعاََ تصمیم درستی گرفته یانه؟

ساناز به آرامی از پله های آرایشگاه پایین آمد. لباس بلندو سفیدش را بالا گرفت. تمام آرزوهای دوران نوجوانی و جوانی اش را به یادآور دو حالا به آرزوهایش دست یافته بود. نادر کنار ماشین گل زده ایستاده بود. او هم در لباس دامادی جلوه دیگری پیدا کرده بود. صبح زود ماه عسل شروع می شد و یکی، دو هفته بعد تمام این لحظات که مثل راه رفتن روی ابرها بود، پایان می یافت. روز ماه عسل، ساناز سرش را به شیشه خودرو تکیه داد. نادر که آرام حرکت می کرد صدای ضبط را بیشتر کرد. انگار می خواست هرطور که شده این وضعیت را عوض کند. صبح زود ساناز بساط چای و صبحانه را آماده کرد. نادر عبوس و ناآرام از خواب بیدار شد. - چقدر تق تق می کنی؟ -داشتم صبحانه آماده می کردم. نادر خمیازه‌های کشیدو گفت: مثل این که خیلی ناشی هستی، خانم! صبحانه را توی راه می خورن!

ساناز به سرت میوه هایی را که شسته بود، داخل کیسه ریخت. فوری چمدان را بست و فلاکس را آماده کرد. نادر زیاد خوش اخلاق نبود. هرچه می گذشت او کم حرف تر می شد. ساناز دختر شیطان و بانرژی بودو به سکوت عادت نداشت، شاید نادر گدسته بود این تنها توجهی بود که می توانست برای رفتار همسرش داشته باشد. شنیده بود مردها در ماه عسل و آغاز زندگی بهترین رفتار را دارند، يك لحظه دلش گرفت. چه زندگی و سرنوشتی پیش روی او بود. نادر زیر لب شعر می خواند. به طرف او برگشت. -چی شده عیال؟ هنوز تو خیال پدر مادرت هستی؟ ساناز لبخندی زد. نه! مگه تو توی این خیالات هستی؟- خانم ها همه دست پیش گرفتن شون عالیله؟! کم کم سر حرف بازی می شد. نادر خیلی هم اخمو نبود. روزها به خوبی می گذشت. هرروز او و نادر به گردش و تفریح می رفتند. دو هفته به سرعت گذشت. ساناز تمام وسایل را بسته و نادر آن ها را در صندوق عقب گذاشت تا شب حتما در خانه خودشان بودند و اگر نادر حرفی نمی زد یک روز به خانه مادرش می رفت. حرف ها و شوخی های ساناز و نادر ادامه داشت. ساناز بعد از ناهار احساس خستگی کرد. -نادر من بخوایم؟- بخواب! ساناز در خواب ستاره ها را می دید. چقدر به آسمان نزدیک شده بود. دلش می خواست يك سید ستاره بچیند و کنار آینه شمعداش بگذارد. دستش را دراز کرد... صدای به هم خوردن شدید و... ساناز روی تخت بیمار ستان چشم باز کرد. چند پرستار دور او را گرفته بودند. -نادر کجاست؟- ساکت باش. به خودت فشار نده! اونم مجروح شده ولی حالش خوبه. ساناز می دانست که نادر تصادف کرده،ای کاش نخواستید بود. سرش به شدت دردمی کرد. وقتی خانواده اش اید یک کمی آرام تر شد. دو هفته بعد ساناز ا بیمار ستان مرخص شد، مادر سعی می کرد دخترش را آرام کند. ساناز اصرار می کرد، که حتما نادر را ببیند. پدر مخالفت می کرد. اگه

نارید نادر رو ببینم، خودم رو می کشم. پدر راه را به طرف خانه پدر نادر کج کرد. نگاه‌های مشکوک او ومادر به هم دلشوره اش را بیشتر می کرد. سلام! مادر شوهرش نگاهي به او کرد. ساناز را در آغوش گرفت و بوسید. سلام دخترم. خوش آمدی! روی مبل نشست. اضطراب داشت. مادر نادر با سبسی چای وارد شد. -نادر کجاست؟ اشک از گوشه چشمان مادر شوهرش شروع جاری شد. - توی اتاقش! مادر جون! بلند شد. دلش می خواست سر نادر فریاد بزند. در ا باز کرد. -نادر! نادر به طرف صدا بر گشت. - عذر می خوام، خانم کی باشن؟- نادر شوخی بسه! دو هفته توی بیمار ستان به تلقن به من نزدی. هزار بار گریه کردم که نکنه بلایی سرت اومده... من شمارو به جانی آورم، و گرنه حتما تلفنی با شما دوست می شدم... ساناز خسته به خانه برگشت. در اتاق اش را بست. -دخترم نادر ضربه خورده، بیماری فراموشی گرفته. نمی شه که کشت اش! اش ماه بود که ساناز، هر روز صبح تا شب خان پدر نادر را زیر نظر گرفته بود. انگار نادر به او دروغ می گفت. ساناز نمی توانست باور کند. نادر همه چیز را به یاد داشت، جز ساناز را! لباس پوشید هر چه بود، پدرش نباید می فهمید. به دادگاه رسید. آقای قاضی! من و همسرم بعد از تمام شدن ماه عسل تصادف کردیم. موقع تصادف خواب بودم. بعداز تصادف می گم من رومنی شناسه. تمام حافظه اش سر جاشه، تمام رفتار ش عادی، فقط من رو نمی شناسه. شش ماه زیر نظرش گرفتم. می خواد زن بگیره اگه واقعاََ منومنی شناسه و مشکل داره چطور می خوان بر اش زن بگیرن، اونم دختری رو که قیلا می شناخته و دوست داشته. آقای قاضی! احساس می کنم به دروغ می گن.

احساس می کنم می خوان سرم کلاه‌دارن، تورو به خدایه کاری کنید. چند هفته بعد وقتی روان پزشکان پزشکی قانونی اعلام کردند: نادر دچار هیچ بیماری و ضربه ای در خصوص فراموشی واز بین رفتن حافظه اش نشده، ساناز از او شکایت کرد؛ شکایت به خاطر فریب او.

چشم و هم چشمی های یک زن به زندگی برادر شوهرش تراژدی پیچیده ای را آغاز کرد.

آخرین روزهای تابستان اسمال زمانی که مرد جوانی باهمسر و فرزندش از سفر به خارج از کشور به تهران باز گشته بودند هنگام ورود به خانه با صحنه عجیبی روبه رو شدند.

همه وسایل داخل خانه به هم ریخته شده بود، زن جوان به سرعت سراغ طلاهایش رفت ودید که طلاها، پول و وسایل با ارزش خانه به سرقت رفته است.

همین کافی بود تا تیمی از ماموران پلیس کلانتری برای تحقیقات ویژه در خانه ویلایی مرد جوان حاضر شوند. در تجسس های ابتدایی مشخص شد که دزدان بدون تخریب قفل درها و با اطلاع از حضور نداشتن اهالی داخل خانه برای سرقت وارد عمل شده و در فرصت مناسب این سرقت میلیونی را انجام داده اند.

مهر داد که با دیدن سرقت میلیونی از خانه اش شوکه شده بود به ماموران گفت: با توجه به روزهای آخر تابستان و پایان تعطیلات مدارس همراه همسر و فرزندم به ترکیه رفتیم و یک هفته آن جا بودیم اما وقتی به ایران باز گشتیم به محض ورود به خانه با صحنه دستبرد از خانه مان روبه رو شدیم که هنوز باورش برایم سخت است.

■ **دزد آشنا**

ماموران با توجه به اطلاعات به دست آمده در صحنه سرقت احتمال دادند که سرقت از سوی یک آشنا صورت گرفته است و این در حالی بود که مهر داد تاکید داشت به کسی شک ندارد و هیچ یک از نزدیکان و آشنایانش نمی توانند دست به سرقت زده باشند.

در بررسی ها مشخص شد که هیچ دور بین مدار بسته ای در نزدیکی محل سرقت نیست و در حالی که تجسس های فنی و اطلا عاتی در خانه مهر داد به بن بست پلیسی رسیده بود ماموران تاکید داشتند که سرقت از سوی یکی از آشنایان صورت گرفته است.

ماموران به طرز نامحسوسی رفتار های نزدیکان مهر داد را زیر نظر گرفتندو هیچ سرخی از سارق حرفه ای از خانه مرد کارخانه دار به دست نیامد.

■ **نخستین مظنون**

تحقیقات پلیسی ادامه داشت تا این که پس از دو ماه مهر داد به رفتارهای برادرش که کارمندیک کارگاه بود شک کرد. برادر مهر داد که جوان ۳۰ ساله ای به نام آرمین بود از نظر وضعیت مالی اختلاف زیادی با برادر بزرگ ترش داشت. او که یک حقوق بگیر بود پس از گذشت دو ماه از سرقت، خودروی گران قیمتی خرید و زیاد و اخر جی می کرد.

یک شب آرمین با مهر داد تماس گرفت و خواست تا در خانه آن

سرنوشت متفاوت ۲ اعدامی در دسیسه شوم

دختر جوان که در نوجوانی هدف نیت شوم دو پسر قرار گرفته بود بعد از اعدام یکی از آنان، خواستار توقف حکم اعدام دیگری شد. اوایل تابستان سال ۹۲ دختر نوجوانی به پلیس آگاهی تهران رفت و از دو پسر شیطان صفت که به زور او را سوار خودرو کرده و در بیابان های شهرک زنبینه آزار داده بودند شکایت کرد. وی گفت: در حال عبور از خیابان بودم که یک پر اید جلوی

پایم توقف کرد. راننده از من خواست سوار شوم اما قبول نکردم تا این که راننده و پرسی که همراهش بودند از خودرو پیاده شدند و به زور مرا سوار کردند. آن ها در مکانی مرا آزار دادند. با اطلاعاتی که دختر ۱۶ ساله به پلیس داد یکی از متهمان ردیابی و بازداشت شد و به جرم سیاهش اعتراف کرد اما پلیس نتوانست ردی از همدست وی بیابد. پسر شیطان صفت محاکمه و به اعدام محکوم شد. حکم وی در دیوان عالی کشور تایید و برای همیشه پرونده زندگی اش بسته شد. در حالی که چند سال از این ماجرا می گذشت پلیس رد متهم فراری را یافت و وی را بازداشت کرد. به این ترتیب دومین پسر شیطان صفت نیز بازداشت و پس از محاکمه به اعدام محکوم شد. در حالی که این حکم در دیوان عالی کشور

پسر جوان در دام گرداندگان باند شیاطین



حکم سنگین زندان و شلاق پسر جوان که در آزار شیطانی دوست نوجوانش گناهکار شناخته شده است در دیوان عالی کشور شکسته شد.

رسیدگی به این پرونده با شکایت یک پسر نوجوان به نام مهیار آغاز شد که همراه پدرش به پلیس آگاهی پاکدشت رفته بود. وی از پسر جوان به نام های امین، شاهین و یک پسر نوجوان به نام باربد شکایت کرد.

مهیار گفت: من از مدتی قبل باربد را می شناختم و با او دوست بودم. دیروز در خیابان بودم که باربد به همراه دوپسر جوان که آن ها را هم از قبل می شناختم سراغم آمدند و از من خواستند تا همراهشان به جایی بروم. باربد و امین مرا سوار موتور کردند و شاهین هم با موتور خودش دنبال ما آمد. آن ها مرا به حاشیه پاکدشت بردند و خواستند آزارم دهند که مقاومت کردم ولی با تهدید مرا آزار دادند.

با این شکایت، وی به پزشکی قانونی معرفی شد و کارشناسان آزار واذیت مهیار را تایید کردند.

به این ترتیب سه جوان شیطان صفت ردیابی و بازداشت شدند و به جرم سیاه شان اعتراف کردند.

این سه پسر در شعبه هفتم دادگاه کیفری یک استان

تهران به ریاست قاضی کیخواه و با حضور یک قاضی مستشار به آدم ربایی، آزار و اذیت پسر نوجوان و سرقت گوشی تلفن همراه وی اعتراف و از خود دفاع کردند. در پایان جلسه، قضات امین را به خاطر آدم ربایی به ۱۵ سال زندان، به دلیل سرقت به هفت سال زندان و ۷۴ ضربه شلاق محکوم کردند. شاهین نیز به ۱۵ سال زندان محکوم شد و قضات باربد را به خاطر این که هنوز به سن قانونی نرسیده است و هنگام ارتکاب جرم نوجوان بود به پنج سال زندان محکوم کردند. سه فرد شیطان صفت همچنین به خاطر آزار و اذیت پسر نوجوان به ۱۰۰ ضربه شلاق محکوم شدند. حکم صادر شده در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی قرار گرفت و قضات دیوان عالی کشور حکم امین و باربد را تایید کرد اما حکم شاهین شکسته شد. قضات دیوان اعلام کردند با توجه به این که رئیس باند شیاطین با موتور جد اگاهانه مهیار را تعقیب کرده لازم است وی بار دیگر در دادگاه محاکمه شود تا روشن شود جرم اش مشارکت یا معاونت در آدم ربایی بوده است؟ از این رو، قرار است شاهین بار دیگر محاکمه شود.



ها مهمان شودو برادرش هم پذیرفت.

آرمین سوار بر خودروی گران قیمت اش همراه همسرش پای در خانه برادر بزرگ ترش گذاشت اما رفتار آرمین و همسرش تغییر کرده بودو حرف های عجیبی می زدند تا این که مهر داد در باره چگونگی خرید خودرو از آرمین سوال کرد.

آرمین شروع به داستان سرایی کرد اما هر چه او بیشتر حرف می زد مهر داد بیشتر به اوشک می کرد تا این که فردای آن روز از برادرش خواست به کارخانه بیاید.

آرمین پس از پایان کارش به کارخانه برادرش رفت، همه چیز عادی به نظر می رسید تا این که مهر داد روبه روی برادرش نشست و از خواست تا سکوت کند و حرف هایش را گوش کند و در آخر جواب سوالش را به درستی پاسخ بدهد.

آرمین کمی به فکر فرو رفت. در چهره اش اضطراب دیده می شد، مهر داد به آرامی شروع به حرف زدن کرد و گفت: مدتی بود که همسرت به خاطر شرایط مالی من به زندگی مان حسادت می کرد. بارها از خودت شنیدم که حسادت های همسرت تو را آزار می دهدو همیشه پیشنهاد دادم اگر کمک مالی خواستی بگوو همیشه تاکید داشتی که خودت موضوع راحل می کنی تا این که از خانه ام سرقت شد.

ردپای عروس در سرقت از خانه اعیانی برادرشوهر

وی افزود: هیچ وقت به توشک نداشتم اما وقتی شنیدم خودروی گران قیمتی خریدی و وقتی به خانه مان آمدی رفتار خودت و همسرت تغییر کرده بودو با توجه به این که از روز اول پلیس تاکید داشت که سرقت از سوی یک آشنا صورت گرفته است همان شب مهمانی به توشک کردم و وقتی حرف هایت را در باره تهیه پول خودرو شنیدم شک ام به یقین تبدیل شد.

آرمین خواست حرف بزند که مهر داد از او خواست سکوت کند. مهر داد به آرمین گفت می دانم که سرقت کار تو بوده است یا اعتراف کن و پول و وسایل سرقتی و طلاها را به صورت اقساط بازگردان یا ماجرا را به پلیس لومی دهم. آرمین حرف های برادرش را که شنید برای این که توطئه اش فاش نشود شروع به فحاشی کرد و همین کافی بود تا درگیری بین دو برادر بالا بگیرد و پای پلیس به کارخانه باز شود.

■ **عترافات برادر دروغگو**

آرمین وقتی پیش روی پلیس قرار گرفت برای فرار از اتهام سرقت، شروع به تناقض گویی کرد و همین کافی بود تا به سرقت میلیونی از خانه برادرش اعتراف کند.

آرمین گفت: من و برادرم رابطه خوبی باهم داشتیم ولی مسیر زندگی مان در کار متفاوت بودو او توانست به واسطه تحصیل و ارتباطی که داشت در کارو زندگی موفق باشد. من کارمند یک کارگاه بودم اما هیچ وقت به اختلاف طبقاتی بین مان اعتراض نکردم و همیشه برادرم مثل یک پدر پشتم بود اما بعد از ازدواج، مسیر زندگی ام تغییر کرد و همسرم هر بار که به خانه برادرم می رفتیم بهانه گیری می کرد.

وی ادامه داد: چشم و هم چشمی های همسرم باعث شد یک روز آرام در زندگی نداشته باشم تا این که برادرم به سفر رفت و همسرم هر روز بهانه گیری می کرد که چرا ما نباید به خارج از کشور سفر کنیم و حرف های رنج آورش باعث شد تا به فکر سرقت از خانه برادرم بیفتم.

پسر جوان ادامه داد: کلید خانه برادرم را داشتم و یک روز بدون این که به همسرم حرفی بزنم به خانه او رفتم و دست به سرقت زدم و چون نمی خواست نقشه ام لو برود حدود دو ماه سکوت کردم و پوولی را که به دست آورده بودم پنهان کردم تا این که تصمیم به خرید یک خودروی گران قیمت گرفتم. همسرم پس از خرید خودرو رفتارش تغییر کرد و دیگر بهانه گیری نمی کرد و به همه می گفتم یک وام میلیونی از کارخانه گرفتم و فکر نمی کردم کسی به این داستان سرایی من شک کند اما برادرم شک کرد و نقشه ام لو رفت. بنا بر این گزارش، آرمین برای تحقیقات بیشتر در اختیار پلیس قرار گرفت و مهر داد با حضور در دادسرا شکایت خود را پس گرفت.

راننده تاکسی که ججره دار بازار را کشته بود در باره انگیزه جنایت سکوت کرد.

■ **شکم مرد بازاری**

۱۴ تیر ۹۷ زنی به پلیس آگاهی تهران مراجعه کرد و از ناپدید شدن همسر ۴۳ ساله اش به نام فربرز خبر داد. این زن گفت: همسرم ججره دار بازار است. او صبح به سر کار رفت اما دیگر باز نگشت. همکاران اش می گویند او به محل کارش نرفته است. همه جا را دنبال او گشتم اما خبری از همسرم به دست نیاوردم تا این که پیامکی از تلفن همراه او به دستم رسید که ۷۰۰ میلیون تومان پول خواسته بود. من گمان می کنم همسرم در دام آدم ربایان گرفتار شده است.

■ **نخستین سرخن**

با این شکایت، پلیس پیگیر پرونده شد و تلاش برای افشای راز ناپدید شدن مرد ججره دار آغاز شد. در حالی که همسر فربرز در انتظار تماس های بعدی آدم ربایان بود، هیچ پیامک دیگری از آن ها دریافت نکرد. پلیس در گام بعدی از تحقیقات به ردیابی تلفن همراه فربرز پر داخت و متوجه شد که این مرد آخرین بار به ملاقات دوست صمیمی اش به نام مجید رفته بود. خیلی زود مجید ۴۰ ساله ردیابی و بازداشت شدو به قتل دوست صمیمی اش اعتراف کرد.

■ **سکوت**

مجید که به بازسازی صحنه جرم پر داخته بود دیروز در شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران به ریاست قاضی زالی و با حضور یک قاضی مستشار پای میز محاکمه ایستاد. در ابتدای جلسه او لویا دم برای وی حکم قصاص خواستند. وقتی مجید در جایگاه ویژه ایستاد، گفت: من و فربرز از ۱۵ سال قبل با هم دوست بودیم. من راننده تاکسی بودم و فربرز در بازار آن ججره داشتم. ما با هم رفت و آمد خانوادگی داشتیم اما چند سال قبل سر موضوعی با هم در گیر شدیم که پس از مدتی درگیری فیصله یافت و باهم آشتی کردیم تا این که بار دیگر به فکر کشتن او افتادم. من قبول دارم دوستم را کشتم اما منی خواهم در باره انگیزه قتل حرفی بزنم. وی ادامه داد: وقتی بازداشت شده بودم در پلیس آگاهی به قتل اعتراف کردم و انگیزه جنایت را اگتم اما روزنامه ها حرف های رمانتسر کردند و همین موضوع باعث شد تا لویای دم را نحت شوند. آن

■ **تحلیل کارشناس**

پدیده بیمار گونه ای به نام «من هستم»

دکتر امان... قزایی مقدم- جامعه شناس و استاد دانشگاه چشم و هم چشمی و ویژگی هایی از این قبیل اغلب بیماری های اجتماعی و روانی است که در نگاه مردم شناسی عامل بسیاری از آسیب ها به شمار می رود. اصولا در جامعه شهری که اصول روابط و ارتباطات اجتماعی بر اساس مادیات است و افراد نگاه مادی گرایانه به هم دارند چشم و هم چشمی و حسادت های بیمار گونه بیشتر به چشم می خور د.

چشم و هم چشمی در جوامعی گسترش می یابد که افراد قصد دارند با خودنمایی ثابت کنند که من هستم و برای کوبیدن و تحقیر دیگران دست به روش های غیر اخلاقی می زنند که عامل اصلی آسیب های اجتماعی محسوب می شود. این افراد انواع دارایی های خود را به رخ دیگران می کشند و با این روش هاسعی می کنند ضعف شخصیتی خود را پنهان کنند.

افرادی که با چشم و هم چشمی قصد تخریب دیگران را دارند برای روابط معنوی، اخلاقی، ارزش هاو هنجارهای اجتماعی احترامی قائل نیستند. آن ها، عامل اصلی کمرنگ شدن معنویات در جامعه به شمار می روند که با کمرنگ شدن معنویات، جامعه به سوی بزه هاو آسیب های اجتماعی کشیده می شود.

این قبیل افراد که دچار بی نامی و بی هویتی هستند می خواهند با چشم و هم چشمی شخصیتی کاذب برای خود به وجود آورند از این رو با به رخ کشیدن ظاهر آن چه که در زندگی دارند سعی می کنند به اهداف پلید خود برسند. افراد با این ویژگی ناپسند به اجتماع آسیب می رسانند زیرا سبب اتلاف سرمایه های اجتماعی و انسانی می شوند و لطمه های شدیدی به پیکر روابط اجتماعی وارد می کنند. کاهش سرمایه های اجتماعی و اقتصادی و رشد نیافتن در همه عرصه ها را می توان تا حدودی به دلیل چشم و هم چشمی در روابط خانوادگی، شغلی و... دانست.

جوامع مادی گرایه دلیل فراموش کردن معنویات، مرتکب فخر فروشی و اسراف می شوند که در این قبیل جوامع، هر روز شاهد آسیب های اجتماعی هولناک هستیم زیرا این گونه افراد دارای اصالت نیستند و به خاطر تجمل گرایی عامل فروپاشی بسیاری از روابط خانوادگی و اجتماعی می شوند. چشم و هم چشمی در موارد حاد سبب تشدید پرخاش و خشونت در روابط انسان ها می شود و او را این موضوع در جامعه افزایش یابد جنایت های هولناک، سرقت های خشن و جرایم سنگینی را رقم خواهد زد.

سکوت عجیب راننده تاکسی در قتل مرد بازاری



هامی گفتند با حرف هایم آبروی شان را برده ام. به همین خاطر دیگر نمی خواهم در باره انگیزه قتل حرفی بزنم.

■ **تشریح جنایت**

وی در تشریح جزئیات وقوع قتل گفت: آن روز با فربرز قرار گذاشته بودم و او را به یک انبار در حوالی بازار بردم و به او آب میوه ای مسموم دادم تا این که بیهوش شد و وقتی به هوش آمد آن قدر به من اعتماد داشت که فکر نکردم من به او آب میوه مسموم داده ام. من همان موقع چند قرص خواب آور را داخل لیوان آب حل کردم به او دادم تا بخورد. وقتی فربرز بی حال شد دست و پایش را بستم و بالشتی را روی صورتش گذاشتم تا جان سپرد. همان موقع پیامکی برای خانواده اش ارسال کردم و از آن ها پول خواستم اما واقعا قصد اخاذی نداشتم. این مرد در حالی که سرش را پایین انداخته بود، ادامه داد: من نمی دانم چرا دست به چنین کاری زدم. باور کنید در یک لحظه کنترل اعصابم را از دست دادم و از خود بی خود شدم و نمی دانم چرا دوست قدیمی ام را کشتم. فربرز مرد مهربانی بود حتی چند سال قبل وقتی قرار بود دخترم از دواج کند در برگزاری مراسم جشن عروسی دخترم به من کمک کرد و هر بار مشکل مالی داشتم دستم را می گرفت. با پایان دفاعیات این متهم، قضات وارد شور شدند تا رأی صادر کنند.

سرقت تلایی در صحنه قتل فجیع یک زن

به یک ساختمان رفتیم و در کار نقاشی ساختمان مشغول بودیم که همسایه ها با من تماس گرفتند و از صدای درگیری داخل خانه خبر دادند که به سرعت خودم را به خانه رساندم و متوجه شدم همسر به قتل رسیده است. صبح روز گذشته مرد جوان برای پیگیری پرونده همسرش پای در دادسرای امور جنایی تهران گذاشت و گفت: گوشواره و انگشتر طلای زنم و وسایل باارزش خانه به سرقت رفته است. کارآگاهان اداره ۱۰ پلیس آگاهی تهران در تحقیقات میدانی با توجه به خراب بودن آیفون خانه احتمال می دهند که قاتل فردی آشناس که با حضور در خانه پس از درگیری دست به قتل زن جوان زده و با سرقت طلاها فرار کرده است.